

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسات گذشته، نکاتی درباره جمع میان روایات در این بحث بیان شد که عبارت بودند از

نکته اول: توانستیم تا اندازه‌ای ردّ پای کلمه «ضروری» را در روایات پیدا کنیم یعنی اگرچه در هیچ روایتی تصریح به حکم منکر ضروری نشده، اما این تعبیر «جد الفرائض» یعنی آن فریضه‌ای که فریضه بودنش واضح است یا «ارتکب کبیره و جدها» یعنی یک کبیره‌ای که گناه کبیره بودنش در بین مردم واضح است و شخصی هم مرتکب شده و هم انکار کرده است. ظاهر این روایات یا انصراف روشن این روایات، به مصادیق واضح و ضروریه است. لذا اینکه برخی از بزرگان گفتند این روایات اطلاق دارد (چه ضروری و چه غیر ضروری، حتی چه عالم و چه غیر جاهل)، صحیح نبوده و گفتیم روشن است که انصراف دارد به موردی که علم به فریضه بودن و کبیره بودن هم دارد.

نکته دوم: از این روایات به هیچ وجه نمی‌توان بحث تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) را استخراج کرده و بگوئیم «من جحد الفرائض»، یا «من ارتکب الكبائر و جدها»، از این حیث که مستلزم تکذیب النبی است کافر می‌باشد یعنی این نتیجه‌ای که بزرگانی از متأخرین و معاصرین قائل‌اند، نتوانستیم از این روایات استفاده کنیم. این روایات می‌گوید اگر کسی فریضه یا کبیره‌ای را «ارتکب و جحد»، کافر است.

درست است که نمی‌توان بین این دو جمع کرد (یعنی کسی بگوید من نبی (صلي الله عليه وآله) را قبول دارم، اما هیچ یک از این واجبات را قبول ندارم، نمی‌شود و این قابل جمع نیست)، ولی در باب تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) وقتی این عنوان بیاید، می‌گوئیم این شخص باید التفات داشته باشد به اینکه انکارش موجب انکار «ما جاء به النبی» بوده و بداند این انکار مستلزم تکذیب نبی است، اما به نظر ما از روایات چنین چیزی استفاده نمی‌شود، اگر کسی کبیره‌ای را مرتکب شد و حلال دانست (مثل مکاتبه عبدالرحیم آمده: «أن يقول للحرام إنه حلال»)، همین باعث کفر او می‌شود و دیگر عنوان تکذیب النبی ندارد.

اگر از ما سؤال کنید آیا خود تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) مستلزم کفر است؟ می‌گوییم بله؛ زیرا از آن روایاتی که درباره اسلام می‌گوید: «شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله (صلي الله عليه وآله)»، استفاده می‌شود که اگر کسی توحید یا نبوت را انکار کرد، مسلم موجب کفر است، اما روایاتی که می‌گوید: «من جحد الفرائض كان كافراً»، «من ارتکب کبیره و جدها كان كافراً»، یا «أن يقول للحرام إنه حلال و للحلال إنه حرام و دان لذلك كان كافراً» یا «أخرجه عن الاسلام»، به نظر من این روایات، یک توسعه‌ای در آن روایات می‌کند و شبه حکومت است.

تاکنون روایاتی داشتیم که بیان می‌کرد کافر، نجس است (حال در نجاست کافر هم یک بحثی وجود دارد، بر فرض اینکه بگوئیم این مسلم است؛ چون در کلمات علمای امامیه، ادعای اجماع مسلمین شده و شعار شیعه بوده که شیعه کافر را نجس می‌دانسته، اما اهل سنت نجس نمی‌دانستند و الآن هم نمی‌دانند) و بر آن احکامی بار هست از جمله اینکه؛ از مورث مسلمان خودش ارث نمی‌برد، نکاح با او جایز نیست. این احکام، بر کسانی که در این روایات تعبیر به کافر شده نیز جریان پیدا می‌کند یعنی وقتی امام علیه السلام می‌فرماید: «من جحد الفرائض کان کافراً» یا «من ارتکب کبیره و جدها کان کافراً»، امام (علیه السلام) موضوع کافر را توسعه می‌دهد و می‌گوید موضوع کافر، منحصر به منکر الوهیت و منکر رسالت نیست، بلکه اینها هم عنوان مصداق برای کافر را دارند.

در باب منکر امامت، نتوانستیم به این نتیجه برسیم کسی که منکر امامت است، این کفری که موضوع برای نجاست یا عدم جواز نکاح باشد، بر او بار شود و نتوانستیم دلیلی پیدا کنیم اگرچه ما امامت را (برخلاف مرحوم امام که فرمود از اصول مذهب است) از اصول دین و یک امر ضروری می‌دانیم، اما برخوردی که خود ائمه (علیهم السلام) با اهل سنت داشتند، همچنین سیره شیعه و متشرعه از شیعه با اهل سنت، اینها گواهی می‌دهد به اینکه اینها کافر به معنای نجس نیستند، بلکه کافر در مقابل مؤمن هستند و ایمان ندارند و آن آثاری که در روایات و آیات برای مؤمنین هست برای اینها نیست.

در این روایات (مانند روایت: «من انکر علیاً صار کافراً») تعبیر به کفر در مورد منکر امامت هست، اما این عبارت: «صار کافراً» به قرائنی که قبلاً ذکر کردیم نظر به آن «کافر» در موضوع نجاست ندارد، اما این روایت «من ارتکب الکبیره و جدها» یا «من جحد الفرائض کان کافراً»، این نظر دارد به کفری که موضوع برای نجاست است و آن موضوع «کافر» در باب نجاست و عدم جواز توریث را توسعه می‌دهد.

دیدگاه محقق خویی (قدس سرّه) و ارزیابی آن

مرحوم خویی پس از نقل طائفه سوم از روایات («من ارتکب کبیره و جدها»)، می‌گوید: «و علی الجملة أن ارتکاب المعصية ليس بأقوى من انکار الولاية لأنها من أهم ما بنى عليه الاسلام و قد عقد لبطان العبادة بدونها باباً فی الوسائل، فإذا لم یوجب إنکارها الحكم بالنجاسة و الارتداد فكيف یكون ارتکاب المعصية موجباً لهما؟!»^[1]؛ ایشان درباره طایفه سوم می‌گوید اینکه در این دسته از روایات آمده مرتکب معصیت کافرند یعنی عاصی‌اند و کفر را به معنای عصیان (در مقابل «شاکراً») معنا می‌کند.

در جلسه گذشته اشکالاتی بر این کلام محقق خویی (قدس سرّه) بیان شد، منتهی ایشان در ذیل دیدگاه خود، به نکته‌ای اشاره کرده و می‌فرماید ما در بحث انکار ولایت گفتیم انکار ولایت، کفر موضوع برای نجاست را نمی‌آورد، انکار ارتکاب معصیت که از آن بالاتر نیست یعنی اگر در انکار ولایت گفتیم کفری که موجب نجاست است نمی‌آورد، در ارتکاب معصیت نیز همین‌طور است.

پاسخ این است که اولاً؛ فقط بحث ارتکاب معصیت نیست، بلکه بحث جحد و انکار است (یعنی بحث حرام را حلال شمردن است و بالعکس است)، ثانیاً؛ خود همین شبهه قیاسی است که ما بگوئیم چون در امامت این را قائل نشدیم، پس در اینجا نیز نباید قائل به نجاست شویم. حال اگر کسی درباره حکم مسلم بین المسلمین مثل حرمت زنا (که احدی تردیدی در حرمت آن ندارد) یا سرقت، بگوید به نظر من حلال است و حرام نیست، چه اشکالی دارد قائل به کفر موجب نجاستش هم بشویم و بگوئیم هم کافر است و هم نجس می‌شود!

در جلسه گذشته بیان شد یکی از اشکالاتی که بر فرمایش ایشان وجود دارد این است که کسی مرتکب کبیره شد عاصی است و باید بگوئیم پس بودن «جحد» و نبودنش، نباید در عاصی بودنش فرق کند. بنابراین، معلوم می‌شود امام(علیه السلام) یک مرتبه‌ای بالاتر از عصیان را بیان می‌کند و این مرتبه کفر است.

دیدگاه مرحوم امام در جمع روایات

مرحوم امام در کتاب الطهارة بعد از بیان این روایات، می‌فرماید صدر روایت «فما بال من جحد الفرائض کان كافراً»^[2] با ذیل آن فرق دارد، صدر روایت دلالت دارد بر اینکه امام علیه السلام در مقام بیان شرایط مؤمن تام و کامل است و مؤمن کامل آن مؤمنی است که فریضه‌ای را ترک نمی‌کند، اما ذیل روایت می‌گوید: «فبال من جحد الفرائض کان كافراً» ظهور در این دارد که جحد فرائض موجب کفر است. ایشان می‌گویند ما به قرینه صدر روایت، ذیل روایت را حمل می‌کنیم بر کفر در مقابل ایمان یا (به تعبیر ایشان) کفر اعتقادی نه کفر در مقابل اسلام و این روایت صحیحه (یا مصححه) ابی الصباح کنانی را شاهد جمع برای بقیه روایات قرار می‌دهند.^[3]

راه‌های جمع میان روایات در مسأله

مرحوم امام می‌فرماید سه راه در جمع میان این روایات وجود دارد؛ راه اول: این روایات را حمل کنیم بر مراتب کفر و مراتب ایمان، می‌گویند خود اسلام یک مراتبی دارد که بعضی از مراتب اسلام پائین‌تر از ایمان است و بعضی از آن هم بالاتر از ایمان است، این آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً»^[4] ظهور بسیار روشنی دارد در اینکه یک اسلام بالاتر از ایمان را بیان می‌کند.

بنابراین در تمام این روایاتی که کلمه «جحد» آمده (مانند «جحد ما امر الله»، «ترک ما امر الله»، ارتکاب کبیره و جحد کبیره، حتی روایت عبدالرحیم «لا يخرج به إلا الجحد والاستحلال»)، حمل بر مراتب کفر و ایمان کنیم و بگوئیم کفر، ایمان و اسلام، مراتب دارد و در نتیجه این روایات «من ارتكب كبيرة فهو كافراً» را بگوئیم یعنی اینها مؤمن کامل نیستند نه اینکه از اسلام خارج‌اند. مرحوم خوئی روایات را سه دسته کردند، اما مرحوم امام دو دسته کرده است که فرقی نمی‌کند.

مرحوم امام می‌فرماید: «اما بحمل الجميع على مراتب الكفر والشرك والایمان والاسلام فأول مراتب الاسلام هو ما يحقن به الدماء»؛ اولین مرتبه‌اش چیزی است که دم با آن حفظ می‌شود و آن شهادتین است، جواز نکاح، جواز توریث و ... «و بذلك يجمع بين جميع الروايات الكثيرة الواردة في الابواب المتفرقة و له شواهد كثيرة في نفس الروايات فخرجت الروايات المستشهد بها لكفر منكر الضرورى عن صلاحية الاستشهاد بها»، (چون در همین جا افرادی به بعضی از همین روایات برای کفر منکر ضروری استشهاد کردند، می‌گوئیم چرا منکر ضروری کافر است؟ می‌گویند روایت داریم «من جحد الفرائض کان كافراً»، یا «من ارتكب كبيرة و جدها کان كافراً»، می‌فرماید این روایات کفر در مقابل ایمان است نه کفر در مقابل اولین مرتبه اسلام.

راه دوم: بگوئیم این روایاتی که می‌گوید: «من جحد الفرائض کان كافراً»، از باب اینکه این مستلزم تکذیب النبى(صلى الله عليه وآله) است، منکر کافر است با این ادعا که بین تصدیق نبی و انکار فرائض قابلیت جمع وجود ندارد.

ایشان پس از ذکر راه دوم می‌فرماید: «هذا اقرب إلى حفظ ظواهرها من حملها على انكار الضرورى»؛ می‌فرماید ما اگر درباره روایاتی که می‌گوید: «من جحد الفرائض کان كافراً»، بگوئیم چون مستلزم تکذیب نبی(صلى الله عليه وآله) است اقرب به حفظ ظواهر است تا اینکه بگوئیم از این روایات استفاده می‌کنیم انکار ضروری «من حيث إنه ضرورى سبب مستقل للكفر» و

شاهدی بر این معنا که بگوئیم ضروری سبب کفر است نداریم، بلکه باید بگوئیم از باب اینکه مستلزم تکذیب النبی(صلي الله عليه وآله) است، کافر است.

راه سوم: می‌فرماید ما بیائیم این مطلقات را حمل بر مقیدات کنیم از باب حمل بر حکم ظاهری یعنی بگوئیم «من جحد الفرائض»، این شخص ظاهراً کافر است و حکم ظاهری‌اش این است، اما واقعاً مسلم است. این جمع سوم نیز با این روایات سازگاری ندارد.

بیان دیدگاه برگزیده

در اصل اینکه در قرآن برای ایمان، کفر و اسلام مراتبی بیان شده، تردیدی نداریم و این روشن است، اصل اینکه در روایات نیز این چنین است تردیدی وجود ندارد، اما می‌گوئیم در اینجا سه دسته روایت داریم؛ (1) یک دسته روایات می‌گوید مسلمان کسی است که شهادتین را بگوید، (2) دسته دوم می‌گوید: «من جحد الفرائض» کافر است، (3) دسته سوم «من ارتکب کبیره و جدها» این هم کافر است.

وقتی از جهت صناعت اجتهادی و فقهی به میدان بیائیم، اگر با دسته اول فقط بودیم (که مجرد شهادتین بود)، مفهومش این است که اگر کسی این دو را قبول داشت، اگرچه احکام دیگر را قبول نداشت مسلمان است؛ چون مفهوم آن روایات این است که اگرچه بقیه فرائض را انکار کند و همه محرمات را بیاورد، باز موجب کفر نمی‌شود. مفهوم روایات دسته اول را، یا باید با این روایات دسته دوم و سوم تقیید بزیم بگوئیم نه، اگر فرائض را انکار کرد یا «ارتکب الکبیره و جدها» کافر است، یا (بیان بهتر و دقیق‌تر همان بود که عرض کنیم) اینکه بگوئیم روایات دو طائفه دیگر، بر مفهوم روایات دسته اول، حکومت دارد یعنی این روایات تصرف می‌کند در موضوع کفر و موضوع آن را توسعه می‌دهد.

ما چه دلیلی داریم بر اینکه این همه روایات را حمل بر مراتب ایمان و کفر کنیم؟! مثلاً در مکاتبه عبدالرحیم آمده: «لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الْإِسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَ الْإِيمَانِ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ»^[5]، در این روایت، حتی تعبیر «خارجاً عن الاسلام» دارد که آیا به این معناست که «خارجاً عن الاسلام الكامل، و داخلاً فی الکفر در مقابل ایمان»؟! نه، می‌گوید از همین اسلامی که شما مسلمین دارید خارج است.

خلاصه آنکه؛ اسلامی که در روایات آمده یعنی اسلامی که شما مسلمان‌ها دارید، در صحیحہ عبدالله بن سنان نیز آمده: «مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكِبَائِرِ فَرَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ»^[6] ما با این تعبیر «اخرجه» چطور می‌توانیم روایت را حمل کنیم بر مراتب کفر و مراتب ایمان؟! بنابراین، این روایات مثل یک دلیل حاکم می‌باشد.

تبیین دیدگاه مرحوم امام در روایت ابی الصباح و ارزیابی آن

مهم‌ترین فرمایش مرحوم امام این است که این روایت صحیحہ (یا به تعبیر مرحوم امام مصححه) ابی الصباح کنانی را شاهد جمع قرار دهیم بر اینکه روایات دیگر را حمل بر مراتب کفر و ایمان کنیم. ذیل این روایت آمده: «فما بال من جحد الفرائض کان کافراً» و در صدر روایت آمده: «قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مَنْ شَهِدَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) كَانَ مُؤْمِنًا»، درست است که در سؤال آمده: «كان مؤمناً»، اما مراد «مسلماً» است، حضرت می‌فرماید: «فأين فرائض الله»، بعد در دنباله روایت باز امام باقر(عليه السلام) فرمود: «كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَاماً لَمْ يَنْزَلْ فِيهِ صَوْمٌ وَ لَا صَلَاةٌ وَ لَا حَلَالٌ وَ لَا حَرَامٌ»؛ اگر ایمان فقط کلام باشد، دیگر صوم و صلاة و حلال و حرام نیست.

در ادامه، ابی الصباح می‌گوید به امام باقر (علیه السلام) عرض کردم: «إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ فَلَمْ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَ لَمْ تُقَطَّعْ أَيْدِيهِمْ»، این قرینه است بر اینکه مؤمن یک عملی که استحقاق حد پیدا کند انجام نمی‌دهد. بعد می‌فرماید: «وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ جَوَارَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْحُورَ الْعِينِ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا».^[7]

مرحوم امام اصرار دارند بر اینکه صدر روایت، کفر در مقابل اسلام شهادتین نیست، بلکه کفر در مقابل ایمان است یعنی ایمان کامل را می‌گوید، در روایت دارد ایمان کامل کسی است که شهادتین را بگوید، فرائض را انجام بدهد، معاصی را ترک کند به طوری که استحقاق حدود و استحقاق قطع ایدی نداشته باشد، اگر کسی استحقاق حدود و استحقاق قطع ایدی پیدا کرد، این شخص، «لیس بمؤمن کامل». بعد هم، «ما خلق الله عزوجل خلقاً اکرم»، که محترم‌ترین خلق مؤمنین هستند و بعد با قرینه صدر روایت، در ذیل تصرف می‌کنند که «من جحد الفرائض کان کافراً».

به مرحوم امام عرض می‌کنیم سلّمنا که این روایت در مقام بیان ایمان کامل است، اما بالأخره آن روایتی که می‌گوید: «من ارتکب کبیرهً و جدها» (در روایت ابی الصباح اصلاً بحث «جحد» وجود ندارد و می‌گوید اگر کسی فرائض را ترک کند و معاصی را هم بیاورد و استحقاق حدود را پیدا کند، این کافر می‌شود ما به قرینه اینکه این صدر روایت، در مقام بیان مراتب کفر در مقابل ایمان است، ذیل آن را نیز این‌گونه معنا می‌کنیم) یا «من ارتکب کبیرهً و زعم أنها حلال»، چگونه می‌توان با این در آن‌ها تصرف کنیم؟

ما قبول داریم روایت ابی الصباح مراتب ایمان و مؤمن کامل را بیان می‌کند، مرحوم امام و مرحوم والد ما نیز همین نظر را در تفصیل الشریعه دارند، حتی بین صدر و ذیل هم این‌گونه معنا می‌کنند، این عبارت «فما بال من جحد الفرائض» که در اینجا است به قرینه آن صدر روایت حمل بر ترک می‌کنیم (یعنی «ترک الفرائض»)، اما آنچه در روایات دیگر داریم مانند مکاتبه عبدالرحیم هر دو طرف را گفته: «أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ» یا آن صحیحه عبدالله بن سنان. بنابراین، با روایت ابی الصباح نمی‌توانیم از ظاهر این روایات دست برداریم. در جلسه بعد، به بیان دیدگاه شیخ انصاری (قدس سرّه) می‌پردازیم.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] التنقيح في شرح العروة الوثقى، الطهارة2، ص: 64.

[2] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ص كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ فَأَيُّ فَرَائِضُ اللَّهِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلَيَّ ع يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزَلْ فِيهِ صَوْمٌ وَ لَا صَلَاةٌ وَ لَا حَلَالٌ وَ لَا حَرَامٌ قَالَ وَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع إِنَّ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ فَلَمْ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَ لَمْ تُقَطَّعْ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ جَوَارَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَّ الْحُورَ الْعِينِ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 33، ح2.

[3] كتاب الطهارة (للإمام الخميني، ط - الحديثه)، ج3، ص: 448.

[4] سوره بقره، آیه208.

[5] «... لَا يُخْرِجُهُ إِلَى الْكُفْرِ إِلَّا الْجُحُودُ وَ الْإِسْتِحْلَالُ أَنْ يَقُولَ لِلْحَلَالِ هَذَا حَرَامٌ وَ لِلْحَرَامِ هَذَا حَلَالٌ وَ دَانَ بِذَلِكَ فَعِنْدَهَا يَكُونُ

خَارِجاً مِنَ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ دَاخِلاً فِي الْكُفْرِ...» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: 28، ح1.

[6] □ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَرْتَكِبُ الْكَبِيرَةَ مِنَ الْكَبَائِرِ فَيَمُوتُ هَلْ يُخْرِجُهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَإِنْ عَذِبَ كَانَ عَذَابُهُ كَعَذَابِ الْمُشْرِكِينَ أَمْ لَهُ مِدَّةٌ وَانْقِطَاعٌ فَقَالَ مَنْ ارْتَكَبَ كَبِيرَةً مِنَ الْكَبَائِرِ فَزَعَمَ أَنَّهَا حَلَالٌ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ مِنَ الْإِسْلَامِ وَعَذِبَ أَشَدَّ الْعَذَابِ وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا أَنَّهُ أَذْنَبَ وَمَاتَ عَلَيْهِ أَخْرَجَهُ مِنَ الْإِيمَانِ وَلَمْ يُخْرِجْهُ مِنَ الْإِسْلَامِ وَكَانَ عَذَابُهُ أَهْوَنَ مِنْ عَذَابِ الْأَوَّلِ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص285، ح23.

[7] □ «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَضِيلٍ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ: قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) كَانَ مُؤْمِنًا قَالَ فَأَيُّ فَرَائِضِ اللَّهِ قَالَ وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيٌّ (عليه السلام) يَقُولُ لَوْ كَانَ الْإِيمَانُ كَلَامًا لَمْ يَنْزِلْ فِيهِ صَوْمٌ وَلَا صَلَاةٌ وَلَا حَلَالٌ وَلَا حَرَامٌ قَالَ وَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ إِنْ عِنْدَنَا قَوْمًا يَقُولُونَ إِذَا شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ (صلي الله عليه وآله) فَهُوَ مُؤْمِنٌ قَالَ فَلِمَ يُضْرَبُونَ الْحُدُودَ وَلِمَ تُقَطَّعُ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنَ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ خُدَّامُ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ جِوَارَ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْجَنَّةَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَأَنَّ الْحُورَ الْعِينِ لِلْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ فَمَا بَالُ مَنْ جَحَدَ الْفَرَائِضَ كَانَ كَافِرًا.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص33، ح2.